

در رابطه با ایرانی بودن فارابی

(با سپاس از وبلاگ شهربراز که برخی از عبارتهای آن وبلاگ در این متن دیده میشود).  
(این مقاله فارسی یک فشرده از یک مقاله کاملتر انگلیسی هست که در اینجا یافت میشود):

<http://www.azargoshnasp.net/Pasokhbehansirani/Farabiremarksonbackground.pdf>

<http://www.archive.org/details/SomeRemarksOnFarabisBackgroundIranicsoghdpersianOraltaic>

ما مقاله دکتر مشکور را نیز در این مورد در پایان مقاله می‌آوریم ولی مقاله دکتر مشکور دو اشتباه در رابطه با نام فارابی و یکی از واژگان داشته است. در عین حال دکتر مشکور مقاله محکمی در این مورد نوشته‌اند که پس از پایان این مقاله درج میشود.

همچنین بنگرید به دانشنامه ایرانیکا در رابطه با بررسی تمامی اسناد مستقیم در مورد قومیت فارابی (تمامی سه اسناد مستقیم برپایه سه متن پس از سیصدسال مرگ فارابی هستند):

<http://www.iranica.com/articles/abu-nasr-farabi>

هرچند دانشنامه ایرانیکا میگوید که منابع برای قضاوت کردن کافی نیست ولی چندین اسناد واضح (در ژرفنگری به کار فارابی و پیرو بزرگش ابن سینا) وجود دارند که دانشنامه ایرانیکا آنها را نادیده گرفته است (و در این مقاله درج میشود).

<http://www.iranica.com/articles/abu-nasr-farabi>

البته همانطور که تاکید شده است پژوهشگران باید مقاله انگلیسی زیر را در این مورد بخوانند زیرا مقاله کنونی یک فشرده از آنست:

<http://www.azargoshnasp.net/Pasokhbehansirani/Farabiremarksonbackground.pdf>

<http://www.archive.org/details/SomeRemarksOnFarabisBackgroundIranicsoghdpersianOraltaic>

نخست باید دانست که منظور از ایرانی بودن این شخصیت‌های تاریخی معنی دقیقی دارد. یعنی زبان اول و اصلی این افراد یکی از زبان‌های خانواده ایرانی (ایرانی-آریایی) مانند سغدی و پارسی و کردی و خوارزمی و سکایی و پارثی و اوستایی و بلوچی و پشتو و گیلکی و دیلمی و تالشی و زازا و غیره بوده است. این زبان‌ها را جزو زبان‌های ایرانی‌تبار می‌دانند. البته در کشور کنونی ایران، زبان‌هایی نیز هستند که جزو خانواده ایرانی‌تبار در علم زبان‌شناسی حساب نمیشوند ولی زبان ترکی تنها در دوران صفویان در آذربایجان غالب می‌شود (پیش از آن زبان‌های ایرانی غالب بودند) و زبان عربی نیز در دوران پس از اسلام کم‌کم در خوزستان جا می‌گیرد. در عین حال افرادی بودند که تبارشان ایرانی بوده است (یعنی زبان‌های ایرانی زبان پدری/مادری آنها بوده است) که در بغداد در صدر اسلام فراوان بودند. مانند صوفیانی چون جنید بغدادی و شبلی و ...

روزگاری زبان‌های ایرانی‌تبار و مردمان ایرانی‌تبار در آسیایه‌میانه اکثریت جمعیت را دارا بودند که از میان این مردمان میتوان به سغدیان و خوارزمیان و باختریان و پارثیان و البته پارسیان (بویژه از دوران ساسانیان) نام برد. امروز این چهار زبان دیگر نیستند و تنها زبان پارسی (که ادامه گویش خراسانی پارسی‌میانه است با نفوذ از سغدی و پارثی) در خراسان بزرگ دیده میشود. در کوه‌های پامیر هنوز چند بازمانده اندک از زبان ایرانی سغدی دیده میشود ولی در سده‌های بعد بویژه در دوران سلجوقیان و مغولان، زبان‌های ایرانی و مردمان ایرانی کم‌کم از این مناطق حذف میشوند.

همچنین زمانیکه ما میگوییم ترک و دوران هزارسال پیش (اکنون سال دو هزار ده میلادی است) را در نظر داریم هرگز مردمان آذربایجان و آران و ترکیه را در نظر داریم زیرا این سه ناحیه ترک‌زبان در آن زمان نبودند و بنابراین مردمان (و فرهنگ و قومیت) ترک‌زبان آذربایجانی یا آرانی یا آنتولی در زمان فارابی وجود نداشتند (یعنی عمده نیاکان این

گروه‌ها به زبان‌های دیگر تکلم میکردند و مردمان آذربایجان و آران دارای زبان‌های ایرانی بودند) و بنابراین از بحث ما خارج می‌باشند.

دانشمندان و محققان غربی مانند ادموند بوسورث این موضوع را تایید میکنند که در آسیایه‌میان در صدر دوران اسلام دارای اکثریت ایرانی بوده است.

According C.E. Bosworth, "The Appearance of the Arabs in Central Asia under the Umayyads and the establishment of Islam", in *History of Civilizations of Central Asia*, Vol. IV: The Age of Achievement: AD 750 to the End of the Fifteenth Century, Part One: The Historical, Social and Economic Setting, edited by M. S. Asimov and C. E. Bosworth. Multiple History Series. Paris: UNESCO Publishing, 1998. excerpt from page 23: "Central Asia in the early seventh century, was ethnically, still largely an Iranian land whose people used various Middle Iranian languages.

C. Edmund Bosworth: "In early Islamic times Persians tended to identify all the lands to the northeast of Khorasan and lying beyond the Oxus with the region of Turan, which in the *Shahname* of Ferdowsi is regarded as the land allotted to Fereydu'n's son Tur. The denizens of Turan were held to include the Turks, in the first four centuries of Islam essentially those nomadizing beyond the Jaxartes, and behind them the Chinese (see Kowalski; Minorsky, "Turan"). Turan thus became both an ethnic and a geographical term, but always containing ambiguities and contradictions, arising from the fact that all through Islamic times the lands immediately beyond the Oxus and along its lower reaches were the homes not of Turks but of Iranian peoples, such as the Sogdians and Khwarezmians." (C.E. Bosworth, "Central Asia: The Islamic period up to the Mongols" in *Encyclopedia Iranica*).

حالا می‌پردازیم به موضوع فارابی:

در مقدمه‌ی رساله‌ی «ما یصح و ما لایصح من احکام النجوم» - که از نوشته‌های فارابی است - نام او بدین شیوه آمده است: محمد بن محمد الفارابی الطرخانی. در اسناد سیصد سال پس از فارابی نام او را تحریف نموده‌اند و واژه "اوزلغ" را به این نام افزودند درحالیکه این واژه در هیچ متن اصلی کتاب‌های فارابی دیده نمیشود.

کهنترین سند در مورد فارابی به قلم «ابن ابی اصیبعه» - در کتاب عیون است که او را ایرانی (فارسی) می‌خواند: «و اصله فارسی». پان‌ترکان به نوشته‌ی ابن‌خلکان استناد می‌کنند که سی‌صد سال پس از فارابی بوده و او نام «اوزلغ» را در نسب‌نامه به نام فارابی نیز داده است و لقب «ترک» را به او داده است. اما شمس‌الدین محمد شهرزوری - که خود از ایرانیان گُرد بوده و نزدیک زمان ابن‌خلکان می‌زیسته - می‌گوید که ابونصر فارابی از نژاد ایرانی بوده است: «و کان من سلالة فارسیة».

هم چنین نام «ترخان» یا «طرخان» در نسب فارابی نیز از نام‌های رایج در میان ایرانیان سغدی بوده است. نام‌های دیگر که به فارابی پس از سیصد سال از مرگ او منسوب میشود مانند اولغ(هرچند در زبان‌های ایرانی شرقی مانند استی که با سغدی هم‌خانواده است میتوان آن را معنی کرد و در مقاله انگلیسی مورد اشاره ما این واژه تا حدی شناخته شده است و در ترکیه آن را بدون هیچ سندی به اوزلوق تبدیل کرده‌اند در حالیکه "غ" و "ق" در زبان‌های عربی معنی مختلفی دارند) مال سیصد سده پس از فارابی است. بنابراین نام او را باید براساس کهنترین متن‌ها محمد به محمد الفارابی الطرخانی دانست و این ندیم هم همین نام را بکار برده است. واژه طرخان در زبان سغدی بسیار بکار رفته است و بسیاری از زبان‌شناسان مانند آبايف و هارولد بیلی و غیره این را یک واژه ایرانی شرقی میدانند(و ترک‌شناسانی مانند کلاسون واژه طرخان را غیرترکی میدانند) و در واقع یک لقب نظامی و اشرافی بوده است.

در این رابطه بنگرید به مقاله زیر:

<http://www.azargoshnasp.net/Pasokhbehairani/Farabiremarksonbackground.pdf>

<http://www.archive.org/details/SomeRemarksOnFarabisBackgroundIranicsoghdiapersianOraltaic>

بنابراین نامد کامل او بنابر اسناد دست اول همان محمد بن محمد الفارابی و لقب خانواده او "طرخان" بوده است.

فارابی نیز ایرانی بود و از قوم ایرانی سغدیان بود. وی در کتاب «مدینه فاضله» خود ترکان را از قومهای بی‌تمدن می‌داند که تنها در سطح‌های پایین زندگی یعنی رفع نیازهای جسمانی هستند و نشانی از فرهنگ در آنان نیست.

"Alfarabi ... counts the Turks among the pleasure-seekers and citizens of the base city." (Arthur Hyman, "Maimonidean Studies", Published by KTAV Publishing House, Inc., 1992.)

جالب است که ابوعلی سینا که بسیار نزدیک به دوران فارابی بوده است نیز ترکان را از اقوام بی‌تمدن و تنها برای بندگی در مدینه فاضله میدانند.

به قول دکتر جواد مشکور (مقاله پیوست همین نوشتار):

" شیخ‌الرئیس ابن سینا در آخر الهیات کتاب شفا با ذکر جمله «المدینه الفاضله» که اشاره‌ای به کتاب المدینه الفاضله فارابی و خود اوست می‌نویسد: «و انه لابد من ناس یخدمون الناس، فیجب ان یکون هولاء یجبرون علی خدمه اهل المدینه الفاضله، و كذلك من کان من الناس بعیداً عن تلقي الفاضله فهم عبید» بالطبع، نزل الترتک والزنج، و بالجمله الذین نشأوا فی غیر اقالیم الشریفه التي اکثر احوالها ان ینشأ فیها حسنه الامزجه صحیحه القرایح و العقول». حاصل معنی است که ابن سینا می‌خواهد بگوید ترکان و زنگیان آن عصر که طبعاً عبید و بنده بشمار می‌رفتند و کسانی که در سرزمینهای ناسازگار که پرورنده قریحه صحیح و عقول سلیم نیست، زندگی می‌کنند از فضیلت دورتند و مجبور به خدمت اهل مدینه فاضله می‌باشند (تا چه رسد به فضیلتی مانند ابونصر فارابی که او را منسوب به نژاد ترک سازند.) "

و ابن‌سینا که در آسیایه‌میانہ بدنیا آمده است و یک نسل پس از فارابی بوده است و آثار او را بدقت بررسی کرده است و با شاگردان فارابی نیز آشنا بوده است بهترین سندی است که فارابی نمی‌توانسته است ترک باشد و در صد در صد او را باید از مردمان ایرانی‌تبار (و چنانکه نشان داده خواهد شد : سغدی) آسیایه‌میانہ دانست.

این نقل قول را نه تنها دکتر مشکور بلکه محققان دیگر از ابن سینا آورده‌اند. برای نمونه:

Avicenna in the book of "The Healing: (Ash-Shifa) in Chapter 5 (Concerning the caliph and Imam: the necessity of obeying them. Remarks on politics, transactions and morals) states:

*"...As for the enemies of those who oppose his laws, the legislator must decree waging war against them and destroying them, after calling on them to accept the truth. Their property and women must be declared free for the spoil. For when such property and women are not administered according to the constitution of the virtuous city, they will not bring about the good for which the property and women are sought. Rather, these would contribute to corruption and evil. Since some men have to serve others, such people must be forced to serve the people of the just city. The same applies to people not very capable of acquiring virtue. For these are slaves by nature as, for example, the Turks and Zinjis and in general those who do not grow up in noble climes where the condition for the most part are such that nations of good temperament, innate intelligence and sound minds thrive"*(Chris Brown, Terry Nardin, Nicholas J. Rengger, "International Relations in Political Thought: Texts from the Ancient Greeks to the First World War", Published by Cambridge University Press, 2002, pg 156-157).

بوعلی در کتاب شفا چنین می‌گوید:

«و اِنَّهٗ لَا بُدَّ مِّنْ نَّاسٍ يَّخْدُمُونَ النَّاسَ، فَيُجِبُّ اِنْ يَكُوْنُ هٰؤُلَا يَجْبِرُوْنَ عَلٰى خِدْمَةِ اَهْلِ الْمَدِيْنَةِ الْفَاضِلَةِ، وَ كَذٰلِكَ مِّنْ كَانِ مِّنِ النَّاسِ بَعِيْدًا عَنِ تَلْقٰى الْفَاضِلَةَ فَهُمْ عَبِيْدٌ بِالطَّبِيْعِ، مِثْلُ التَّرِكِ وَ الزَّنْجِ، وَ بِالْجَمَلَةِ الَّذِيْنَ نَشَاوَا فِىْ غَيْرِ اِقَالِيْمِ الشَّرِيْفَةِ الَّتِيْ اَكْثَرَ اَحْوَالِهَا اِنْ يَنْشَا فِيْهَا حَسَنَةَ الْاَمْرِ حَسْبِهَا صَحِيْحَةُ الْقِرَاحِ وَ الْعُقُوْلِ».

و بنابراین ترکان را "عبید بالطبع" یعنی "دارای طبع بندگی" دانسته است و آنها را فاقد "العقول". همین نکته خوب نشان می‌دهد که ابن سینا که کهنترین منبع در رابطه با فارابی (بجز خود آثار فارابی) حساب می‌شود به این نکته واقف بوده است که فارابی ترک نبوده است. وگرنه مگر می‌شود دانشمندی مانند ابن سینا که آثارهای فارابی را خوب بررسی کرده است و تنها یک نسل با او فرق داشته است و با شاگردان فارابی بحث کرده باشد و هر دو از آسیایه میانه باشند چنین حرفی را در مورد ترکان بزند.

نام دستگاه‌های موسیقی که در آثار فارابی نام برده همگی ایرانی و پارسی است. هیچ گونه نشانه‌ای از ترک بودن در آثار او دیده نمی‌شود. نام این مقام‌ها هستند:

۱- رهاوی ۲- حسینی ۳- راست ۴- ابوسلّیک ۵- زنگوله/زیرگونه ۶- عشاق ۷- حجاز ۸- عراق ۹- اصفهان ۱۰- نوا ۱۱- بزرگ ۱۲- زیرافکند

بنابراین هیچکدام از این نام‌ها ترکی نیستند.

همانطور که دکتر نصر و امین رضوی در رابطه با موسیقی او می‌گویند:

Professor Seyyed Hossein Nasr and Professor Mehdi Aminrazavi. "An Anthology of Philosophy in Persia, Vol. 1: From Zoroaster to 'Umar Khayyam", I.B. Tauris in association with The Institute of Ismaili Studies, 2007. Pg 135: "Moreover, he was a master of music theory; his Kitab al-Musiqa al-Kabir (The Great book on Music), known in the West as a book on Arabic music, is in reality a study of the theory of Persian music of his day as well as presenting certain great philosophical principle about music, its cosmic qualities, and its influence on the soul"

این نکته که نام دستگاه‌ها و آلات موسیقی در کتاب موسیقی الکبیر فارابی ترکی نیست خوب نشانگر آنست که فارابی با فرهنگ ایرانی آشنایی کاملی داشته است و از میان این فرهنگ می‌باشد.

شاید یکی از بهترین اسناد دیگر در رابطه با ایرانی بودن فارابی کتاب الحروف او باشد. در این کتاب واژگان پارسی و یونانی و سریانی و سغدی آورده شده ولی حتی یک واژه ترکی در آن نیست. همه جا فارابی زبان این واژگان را مشخص کرده است (برای نمونه می‌گوید: "فی سغدیة..")

به قول دکتر جواد مشکور:

کتاب الحروف فارابی که نامش در فهرست آثار او آمده و نسخه‌ای خطی معتبری در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران وجود دارد ما را به زبان‌هایی که فارابی می‌دانسته آشنا می‌کند و آن زبانها غیر از عربی به ترتیب بیشتر دانی او از قرار ذیل است: پارسی، سغدی، یونانی، سریانی. در آغاز کتاب که سخن از آن و آن به میان می‌آورد ترجمه فارسی آنرا «که» و به یونانی «آن و اون» نوشته و می‌گوید آنها در هر دو زبان مانند عربی به معنی تأکید است.

در فصل هشتم کتاب الحروف درباره نسبت یا اضافه سخن می‌گوید و می‌نویسد علامت نسبت در فارسی و عربی یاء است. در جای دیگر بحث از وجود و وجدان و موجود و تعریف و تقسیم او می‌کند و می‌گوید معنی وجود در زبان سغدی که از زبان‌های ایرانی است «فیرد یا ویرد» است و فیرد و یا ویرد و به معنی موجود می‌باشد. سپس درباره موضوع و محمول و نسبت و حکمیة منطقی یا حرف ربط سخن می‌گوید و می‌نویسد که در زبان عربی در جمله حرف ربط وجود ندارد و در عبارت «زید قائم» یعنی زید ایستاده است زید محکوم علیه و قائم محکوم به هوی محذوف رابطه یا نسبت

حکیمه است در حالی که در زبان فارسی این رابطه حکمیه آشکار است و آن کلمه است یا هست می‌باشد که در یونانی «استین» و در سغدی «استی» است.

سپس درباره مصدر اسمی سخن می‌گوید و می‌نویسد هرگاه بخواهند از کلمه انسان مصدری بسازند، «ایت» به آخر آن افزوده انسانیت می‌گویند، در حالی که زبان فارسی به آخر آن طیای» مصدری می‌افزایند، مثلاً به آخر کلمه مردم فارسی که به معنی انسان است یای مصدری افزوده مردمی می‌گویند که به معنی انسانیت است.

اما شاید آنچه دکتر مشکور در دست نداشتند متن انتقادی کتاب الحروف است. واژه سغدی که فارابی آن را به کار برده است به این شکل است:

فیرد :

این "ف-سه نطقه" یک آوای خاصی است که در زبان‌های ترکی و فارسی و سریانی و تازی وجود ندارد و برای همین در متن‌های تحریفی آن را "فیرد" یا "بیرد" خوانده‌اند. در حالیکه حروف "ف سه نطقه" یک آوای خاصی است که در زبان‌های ایرانی خوارزمی و سغدی وجود داشته است (بنگرید به دانشنامه اسلام-چاپ لیدن-زیر مقاله زبان خوارزمی و دانشنامه ایرانیکا زیر زبان خوارزمی). در اینجا به منبع مستدل و مستند دانشنامه‌های لیدن چاپ اسلام و دانشنامه ایرانیکا (به قلم دیوید مکنزی) به انگلیسی نیز داده میشود:

The most interesting example of Soghdian is actually the word mentioned "b iryd". In the critical edition the word is shown as:

فیرد :

The first letter of the following word is not present in either Arabic or Persian alphabets. Farabi mentions "Fi Soghdiiya" (In Soghdian) and then mentions the above word.

Farabi, "Kitab al-Horuf" critical edition by Muhsin Mahdi. Beirut Institut de letters orientales, recherché. Vol. 46, Beirut (1970). Pg 111.

According to the Encyclopedia Iranica, the Chorasmian language (an Iranian language which was the closest relative of Soghdian):

*"Orthography and phonology. Apart from the Arabic emphatics ʔ, ɖ, ʒ, ʃ, ʒ and the postvelars q, ɣ, ʕ, the pronunciation of which is unknown, it can be assumed that Chorasmian had the following consonant phonemes: p, t, c (= ts), k; f, ʃ (= ʔ), ɕ, x; b, d, j (= dz), g; ɓ (= ɓ), ʕ (= ɖ), ʃ, ɣ (= ɣ); m, n; s, ʃ, z, ʒ; r, l; w, y. Beside the normal Persian additions to the Arabic alphabet, ɓ was written as a three-pointed f."*

The same information is mentioned in Encyclopedia of Islam under Chorasmia and the native Iranic Chorasmian scholar Biruni also uses this same three-pointed f. In the Encyclopedia of Islam, we read:

“Kutayba's invasions may have ended the old scribal tradition, but the language itself persisted, now written in the Arabic Alphabet but with several characters modified to render the characteristic sounds of K̲h̲w̲ārazmian, e.g. for the labiodental fricative v or β”

این خود گواهی استواری برای ایرانی بودن فارابی است. زبان ایرانی سغدی بایستی زبان مادری او بوده است زیرا برای یک غیرسغدی زبان دانستن این آواهای مخصوصی سغدی و کاربرد آن در خط مخصوص بسیار نادر است. هیچ نیازی هم به زبان سغدی در بغداد نبوده است زیرا زبان‌های حاکم در آنجا همان تازی و سپس پارسی و سریانی بوده است و سغدی هیچ اعتباری در بغداد نداشته است. در حالیکه فارابی واژگان مخصوص سغدی و حتی آواهای مخصوص آن (که هیچ ترک‌زبان یا عرب‌زبان آن را نمیدانسته است) را میدانسته و تلفظ درست واژگان سغدی را مکتوب کرده است.

در اینجا باز خواندن مقاله زیر برای پژوهشگران در رابطه با این موضوع توصیه میشود:

<http://www.azargoshnasp.net/Pasokhbehanirani/Farabiremarksonbackground.pd>

<http://www.archive.org/details/SomeRemarksOnFarabisBackgroundIranicsoghedianpersianOraltaic>

و در پیوست، ما مقاله دکتر مشکور را نیز می‌آوریم هرچند یادآوری میشود که نام درست فارابی همان محمد فرزند محمد و لقب خاندانش هم طرخانی بوده است و نام "طرخان" در سغدی و ایرانی‌شرفی فراوان کاربرد داشته است (بنگرید به پیوند زیر):

<http://www.azargoshnasp.net/Pasokhbehanirani/Farabiremarksonbackground.pd>

<http://www.archive.org/details/SomeRemarksOnFarabisBackgroundIranicsoghedianpersianOraltaic>

( و ریشه ایرانی دارد. همچنین دکتر مشکور متن انتقادی کتاب الحروف را بدست نداشتند تا بدانند که فارابی حروف مخصوص سغدی را بکار برده است که خود یکی از بهترین گواهی برای سغدی(ایرانی) بودن او است.

مقاله ایرانیکا نیز تمامی اسنادی که مستقیم به قومیت فارابی اشاره کردند را بررسی کرده است و تمامی این اسناد پس از سیصد سال پس از فارابی نوشته شده است و تنها این خلکان است که بنا به قول دمیتری گوتیاس با غرض لقب "ترک" را به فارابی داده است در حالیکه سند کهنتر از این خلکان فارابی را ایرانی میدانند.

<http://www.iranica.com/articles/abu-nasr-farabi>

اما در مقاله فعلی که فشرده مقاله زیر است:

<http://www.azargoshnasp.net/Pasokhbehanirani/Farabiremarksonbackground.pd>

<http://www.archive.org/details/SomeRemarksOnFarabisBackgroundIranicsoghedianpersianOraltaic>

با اسناد غیرمستقیم مانند مقامهای موسیقی کتاب موسیقی الکبیر و کتاب الحروف (که فارابی هیچ نام و نشانی از ترکی نمیدهد ولی از سغدی و پارسی و سریانی و یونانی میدهد) و همچنین جایگاه ترکان در نظر فارابی/ابن سینا.. نشان داده شد که فارابی نمیتوانسته ترک‌تبار باشد بلکه او را بنابر تمامی اسناد موجود باید یک ایرانی سغدی‌تبار دانست و سغدیان جزو فرهنگ بزرگ تمدن ایران هستند و زبانشان نیز یک زبان کهن آریایی که امروز تنها در کوه‌های پامیر چند بازمانده از آن میتوان یافت (مانند زبان وخی و روشنی و یغوبی و...).

## فاراب و فارابی

دکتر محمد جواد مشکور

رایزن فرهنگی سفارت شاهنشاهی-دمشق

زادگاه فارابی:

از حیات مادی فارابی چیز بسیاری نمی‌دانیم و از سیر تحصیلات او خبر چندانی نداریم، همینقدر میدانیم که مردی آرام و بی‌هیاهو بود و زندگی دراز خود را وقف اندیشه‌های فلسفی کرد و تحت حمایت بعضی از پادشاهان قرار گرفت و سرانجام به لباس اهل تصوف درآمد. گدیند که پدر فارابی سردار لشکر و اصلاً ایرانی بود و فرزندش ابونصر در دهکده وسیح قراء فاراب در حدود سنه 260 هجری بدنیآ آمد و در هشتاد سالگی در سنه 339 در دمشق درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد(1).

اصل و نسب او:

محمد ابن اسحاق الندیم (متوفی 380 ه) در کتاب الفهرست خود می‌نویسد: «ابونصر محمد بن طرخان اصله من فاراب من ارض خراسان»(2).

السمعانی (متوفی در 562 ه) در کتاب الاثناس می‌نویسد: «الفارابی هذه النسبه الي فاراب و هي بلده فوق اشاش قریبه من بلاساغون»(3).

ابن ابی اصیبه (متوفی در 668 ه) نام و نسب او را چنین می‌نویسد: «هو ابونصر محمد بن محمد بن اوزلغ بن طرخان مدینه فاراب و هي مدینه من بلاد الترك في ارض خراسان و كان ابوه قائد جيش و هو فارسی... و توفي بالحلب في رجب سنه 339 عند سيف الدوله علي بن حمدان في خلافه الراضي و صلي عليه سيف الدوله في خمسه عشر رجلا من خاصته»(4).

ابن خلکان (متوفی در 681 ه) می‌نویسد: «ابونصر محمد بن طرخان بن اوزلغ الفارابی التركي الحكيم توفي في سنه 339 سيف الدوله في اربعه من خواصه و قدناهر ثمانين سنه و دفن بظاهر دمشق خارج الباب الصغير رحمه الله تعالى و الفارابی هذه النسبه الي فاراب و تسمى هذا الزمان اطرار و قد غلب عليه هذا الاسم و هي مدینه فوق الشاش قریبه من مدینه بلاساغون و جيع اهلها علي مذهب الامام الشافعي و هي قاعده من قواعد الترك»(5).

فاراب:

فاراب منطقه کوچکی در دو طرف سیحون وسطی بوده و در سمت راست مصب رود اریس که از اسپبجات جاری می‌شده قرار داشته است. همچنین نام مرکز این منطقه را فاراب می‌خوانده‌اند. در حدود العالم من المشرق الي المغرب تألیف سال 372 هجری نام این منطقه با بای فارسی به صورت «پاراب» آمده است. الاصلطخري از دانشمندان قرن چهارم هجری (ص 364) از این منطقه به دو صورت باراب و فاراب یاد کرده‌اند. بنا به گفته المسعودي (متوفی در 345) در کتاب التنبیه و الاشراف (ص 366) این منطقه هر سال در آخر کانون الثانی از سیل فروپوشانده می‌شود و رفت و آمدهای محلی دشوار می‌گردد و جز با زورق رفت و آمد نتوان کرد. بنا به گفته اصلطخري مرکز این ناحیه که کدریاکدیر نام داشته دارای مسجدی بزرگ بوده و آن شهر در نیم فرسنگی مشرق سیحون واقع بوده است. مرکز دیگر این منطقه که فاراب نام داشته بنا به گفته المقدسی (ص 262-273) دارای هفتاد هزار آدمی بوده است که اکثر ایشان بقول السمعیانی (ورق 415) شافعی مذهب بوده‌اند و آن شهر دارای یک مسجد و یک قلعه و یک بازار بوده است.

در منطقه فاراب بایستی از دهکده وسیح نام برد که بنا به گفته ابن حوقل از دانشمندان قرن چهارم در کتاب صورالارض قریه‌ای سمت چپ رود سیحون و در فاصله اندکی از مصب رود اریس قرار داشته است و این دهکده زادگاه حکیم معروف الفارابی می‌باشد. یاقوت حموی می‌نویسد: «فاراب ولایه وراء نهر سیحون في تخوم بلاد الترك و هي ابعده من الشاش قریبه من بلاساغون... و هي ناحیه سبخه لها غیاض و لهم مزارع في غربي الوادي يأخذ من نهر الشاش»(6).

فاراب در دوره اسلامی:

دین اسلام در اوایل قرن سوم هجری بعد از فتح مسلمین در اسفنجاب در سال 227 بدین ناحیه راه یافت(7).

از آن تاریخ تا مدت درازی تا حوالی سال 349 یعنی تا زمانی که ترکان غز قبول اسلام نکرده بودند، ناحیه فاراب در مرز شمال شرقی اسلام و ترک قرار داشت و راهی که از طریق خشکی به کشور ترک کیماک می‌پیوست از فاراب می‌گذشت. بنا به اکثر منابع اسلامی بعدها شهر اترار به جای فاراب قرار گرفت و دیگر از فاراب نامی به میان نمی‌آمد. خرابه‌های این شهر یعنی اترار که جایگزین فاراب بود اکنون در قزاقستان شوروی در ده کیلومتری رود سیحون باقی است(8).



نباید فاراب مولد ابونصر فارابی را با فاریاب که شهری مشهور به خراسان قدیم و از اعمال جوزجان و نزدیک بلخ و در مغرب جیحون است اشتباه کرد. خرابه‌های شهر اخیر به نام خیرآباد هنوز در افغانستان باقی است.

### قومیت و زبان مردم فاراب:

چنانکه گفتیم فاراب معرب پاراب است که به پارسی به معنی زمین زراعتی است که به آب چشمه و رودخانه و مانند آن آبیاری شود، برخلاف دیم که به آب باران مشروب گردد (9). بطوریکه گذشت لشکر اسلام در سال 227 فاراب را فتح کرد و در سال 349 یعنی 123 سال بعد ترکان غز اسلام آورده و حق ورود بدان شهر مرزی و بلاد اسلام را یافتند. مردم این شهر تا قبل از ورود ترکان غز از اقوام ایرانی بودند و زبانشان از انواع زبان ایرانی مانند سغدی و یغناپی بشمار میرفت. هنگامیکه یزگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی از پیش لشکر اسلام میگریخت، با گروهی انبوه از درباریان و لشکریان خود از تیسفون (مدان کسری) در سال 17 هجری بدین نواحی آمد و دربار خود را در مرو از شهرهای بزرگ خراسان قرار داد، و تا سنه 31 هجری که سال مرگ او است در این نواحی حکومت میکرد. در این مدت 15 سال زبان پارسی در پی سبب وجود دربار شاهی در آن نواحی در خراسان و ماوراءالنهر رواج یافت و جای لهجه‌های ایرانی محلی مانند خوارزمی و سغدی و بلخی و هروی و طخاری را گرفت. لشکر عرب پس از دست یافتن بر مدان کسری کمکم با زبان در پی آشنا شدند و با ایرانیانی که اسلام پذیرفته بدین زبان سخن می‌گفتند. این سپاه عرب و ایرانی زبان در پی را در فتوحات خود بسوی مشرق برده و در ماوراءالنهر حتی سرزمینهایی که در آن سوی جیحون تعلق به ساسانیان نداشت گسترش دادند، و زبان ادبی آن مردم ساختند.

### آمدن ترکان غز به ماوراءالنهر:

مردمیکه اکنون به نام ترک خوانده می‌شوند پیش از قرن ششم میلادی به اسمهای مختلف سیاسی و قبیله‌ای شناخته می‌شدند. در نیمه اول قرن ششم میلادی گروهی از اقوام ترک آلتایی از مساکن خود مهاجرت کرده به اتفاق بعضی از قبائل همسایه خویش امپراطوری عظیمی تشکیل دادند که قلمرو آن بین سرزمین مغولستان و دریای سیاه بود. بنیان‌گذاران این امپراطوری بزرگ نخست عنوان ترک را برای خود برگزیدند که در زبان ایشان به صورت توروک Turuk به معنی قوی بکار میرفت.

اقوام متشکل این امپراطوری ترک در سال 582 میلادی به دو دسته ترکان شرقی و غربی تقسیم شدند. مرز اداری ترکان شرقی، در جایی به نام اورخون Orkhon در سرزمین مغولستان و مرکز ترکان غربی در سمیرچی Semirechy واقع بود.

هر دو مملکت شرقی و غربی ترک، برتری و سیادت فغفوران چین را بر خود پذیرفتند. در سال 742 میلادی (124 هجری) اتحادیه اویغورها که از قزلباق (خلو، خلخ) و بسمیل Basmil تشکیل شده بود، دولت ترکان شرقی را منقرض ساختند.

در قرن هشتم میلادی در قسمت سفلی سیر دریا (رود سیحون)، اوغوزها از ترکان غربی حکومتی تشکیل دادند. این چادرنشینان ترک به لشکرکشی‌های منظم نمی‌پرداختند و فقط به جنگهای چریکی و حملات نابهنگام به شهرهای ماوراءالنهر می‌پرداختند.

در قرن چهارم هجری مساکن غزان از سواحل شرقی بحر خزر و شمال گرگان تا حدود پاراب (فاراب) و ناحیه دستکند و اسپجباب در سواحل غربی رود سیحون امتداد می‌یافت و از این حدود مرزهای غز و خزلخ با هم درآمیخت. تا اواخر قرن چهارم هجری در بعضی از مرزهای خوارزم و ماوراءالنهر دیوارها و سد‌هایی در برابر ترکان وجود داشت که بی‌شبهت به دیوار چین در برابر قبائل زردپوست مغول نبود. از جمله این سدها یکی دیوار عبدالله بن حمید معروف و حائط القلاص بود که در ناحیه‌ای میان مصب رود جیحون و سیحون از شمال بیکند آغاز می‌شد و تا حدود شهر طراز امتداد می‌یافت (10).

ترکان تا قرن پنجم هجری که تمام نواحی ماوراءالنهر و شمال خراسان را اشغال کرده بودند نتوانستند خط و زبانی ادبی برای خود اختیار نمایند، و قبائل گوناگون آنها هر یک به لهجه‌ای خاص گفتگو می‌کردند. نخستین کتابی که درباره بان ترکی در اسلام نوشته شده کتاب دیوان لغات ترک محمودبن الحسین بن محمد الکاشغری است که آن را در سال 466 هجری در دولت آل سلجوق به رشته تحریر آورده است چنانکه گوید: «اما بعد فقد قال العبد محمودبن الحسین بن محمد لنا رأیت ام الله تعالی قد اطلع شمس‌الدوله فی بروج‌الاتراک... و جعلهم ملوک العصر... و اعز من انتمی الیه... و لأذریعه لدیهم احسن من‌الترائن بلسانهم لا صغانهم الیه اسماعهم... و لقد سمعت ان ثقه من انمه بخارا و امام آخر من اهل نيسابور كلاهما رویا باسناد لهما عن رسول‌الله(ص) انه لما ذكر اشراط الساعه و فتن آخرالزمان و خروج الترك الغزیه فقال «تعلمو اللسان الترك فان لهم ملكا طوالا» فانی نقبت بلادهم و فیافیههم. اقتبست لغاتهم و قوافیههم... حتی استقام عندي لغه كل طائفه منهم احسن قوام... و وضعت کتابی هذا مستعیناً بالله تعالی موسماً بديوان لغات الترك» (11).

### ملیت واقعی ابونصر:

بنابراین فاراب در قرن سوم و چهارم و زمان حیات ابونصر جزو کشور سامانیان بوده مه ترکان، و شهری مرزی در نثر بلاد ترک بشمار میرفته و برای حفظ و حمایت مرز سامانیان گروه بسیاری از ایرانیان در آنجا



مقیم بودند و ابونصر فارابی و دیگر کسانی که در آنجا میزیستند از قوم و نژاد ایرانی بودند، نه ترک. چنانکه محمد بن اسحاق الندیم که معاصر فارابی بوده اصلاً به ترک بودن او اشاره‌ای ندارد و پس از وی سمعانی ذکری از ترکیت محل و فارابی نکرده است، و نیز ابن ابی اصیبعه (متوفی 668 ه) و محمد بن محمود الشهرزوری که در 687 زنده بود ابونصر را از نژاد ایرانی دانسته‌اند و شهرزوری می‌گوید: «و کان من سلالة فارسیه» یعنی از خانواده‌ای ایرانی است. با تصریح این دو مورخ و هنری توماس صاحب کتاب بزرگان فلسفه و دی‌بور صاحب تاریخ‌الفلسفه فی‌الاسلام و حنا الفاخوری صاحب تاریخ‌الفلسفه العربیه از مورخان معاصر، ایرانی بودن شهر فاراب در زمان فارابی شکی باقی نمی‌ماند که ابونصر از نژاد ایرانی است و به قرینه اسم و لباس که هیچ یک دلیل نژاد نیست نمی‌شود او را به غیر نسبت داد. درباره نام پدرش طرخان نیز شک است، زیرا در مقدمه رساله «ما یصح و ما لا یصح من احکام النجوم» که از تألیفات فارابی است اسم او بدین‌طریق ضبط شده است: «محمد بن محمد الفارابی الطرخانی». بنابراین روایت طرخان از کلمات نسبت است و معرف فارابی و چنانکه در پیش گفتیم محمد بن اسحاق الندیم نام جد او را محمد طرخان نوشته که طرخان در اینجا صفت و نسبت محسوب می‌شود، و متحمل است فارابی به جد خود منسوب شده یا اصلاً کلمه طرخانی لقب عمومی این خاندان باشد. از این جهت قول ابن خلکان در ترک دانستن فارابی و مورخان بعد که روایت ابن خلکان را حجت قرار داده‌اند درست نیست. کلیه این اشتباهات از زمانی پیدا شده که ترکان غز به دین اسلام درآمده و از اواسط قرن چهارم بر فاراب مسلط شدند. چون از این تاریخ فاراب از مسکن ترکان بشمار میرفت بنابراین به اعتبار مایکون نه به اعتبار ماکان مردمی را که در آن سرزمین می‌زیستند با اینکه اصل ایشان ایرانی بود ترک خوانده‌اند. ظاهراً گفتگو درباره ترک بودن یا ایرانی بودن ابونصر از زمان ابن سینا زبانه‌ها فضاها شده است، از این جهت شیخ‌الرئیس ابن سینا در آخر الهیات کتاب شفا با ذکر جمله «المدينة الفاضله» که اشاره‌ای به کتاب المدینه‌الفاضله فارابی و خود اوست می‌نویسد: «و انه لا ید من ناس یخدمون الناس، فیجب ان یکن هولاء یجبرون علی خدمه اهل المدینه الفاضله، و كذلك من کان من الناس بعیداً عن تلقی الفاضله فهم عبید» بالطبع، نثل الترتک و الزنج، و بالجملة الذین نشأوا فی غیر اقالیم الشریفه التي اکثر احوالها ان ینشأ فیها حسنه الامزجه صحیحه القرایح و العقول». حاصل معنی است که ابن سینا می‌خواهد بگوید ترکان و زنگیان آن عصر که طبعاً عبید و بنده بشمار می‌رفتند و کسانی که در سرزمینهای ناسازگار که پرورنده قریحه صحیح و عقول سلیم نیست، زندگی می‌کنند از فضیلت دورتند و مجبور به خدمت اهل مدینه فاضله می‌باشند (تا چه رسد به فضایی مانند ابونصر فارابی که او را منسوب به نژاد ترک سازند).

#### کتاب الحروف فارابی:

کتاب الحروف فارابی که نامش در فهرست آثار او آمده و نسخه‌ای خطی معتبری در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران وجود دارد ما را به زبانهایی که فارابی می‌دانسته آشنا می‌کند و آن زبانها غیر از عربی به ترتیب بیشتر دانی او از قرار ذیل است: پارسی، سغدی، یونانی، سریانی. در آغاز کتاب که سخن از آن و آن به میان می‌آورد ترجمه فارسی آنرا «که» و به یونانی «آن» و او «نوشته و می‌گوید آنها در هر دو زبان مانند عربی به معنی تأکید است.

در فصل هشتم کتاب الحروف درباره نسبت یا اضافه سخن می‌گوید و می‌نویسد علامت نسبت در فارسی و عربی یاء است.

در جای دیگر بحث از وجود و وجدان و موجود و تعریف و تقسیم او می‌کند و می‌گوید معنی وجود در زبان سغدی که از زبانهای ایرانی است «فیرد یا ویرد» است و فیرد و یا ویرد و به معنی موجود می‌باشد. سپس درباره موضوع و محمول و نسبت و حکمیة منطقی یا حرف ربط سخن می‌گوید و می‌نویسد که در زبان عربی در جمله حرف ربط وجود ندارد و در عبارت «زید قائم» یعنی زید ایستاده است زید محکوم علیه و قائم محکوم به هوی محذوف رابطه یا نسبت حکمیة است در حالی که در زبان فارسی این رابطه حکمیة آشکار است و آن کلمه است یا هست می‌باشد که در یونانی «استین» و در سغدی «استی» است.

سپس درباره مصدر اسمی سخن می‌گوید و می‌نویسد هرگاه بخواهند از کلمه انسان مصدری بسازند، «ایت» به آخر آن افزوده انسانیت می‌گویند، در حالی که زبان فارسی به آخر آن طیبی «مصدري می‌افزایند، مثلاً به آخر کلمه مردم فارسی که به معنی انسان است یای مصدری افزوده مردمی می‌گویند که به معنی انسانیت است. فارابی در کتاب الحروف خود درباره حرف ربط یا نسبت حکمیة منطقی به تفسیر می‌پردازد و به لفظ هست فارسی و استین یونانی مکرر اشاره می‌کند و مثالهایی منطقی به فارسی و یونانی می‌زنند. از اینجا می‌توان حدس زد که فلسفه و منطق یونانی در زمان فارابی به زبانهای پارسی دری و سغدی وجود داشته و او پیش از آنکه زبان عربی را بیاموزد منطق را به زبان فارسی یا سغدی در مسقط‌الرأس خود یعنی فاراب خوانده بوده است، چنانکه ترجمه منطق ارسطو به پهلوی تا بعد از زمان ابن‌النقفع آن کتاب را از پهلوی به زبان عربی ترجمه کرده و نسخه آن هنوز در کتابخانه حضرت علی بن موسی‌الرضا در مشهد عاصمه خراسان موجود است و شاید، همین اصل پهلوی منطق ارسطو بوده که ترجمه‌ای دیگر غیر از عربی به پارسی دری داشته است و مورد استفاده دانشمندان خراسان چون فارابی قرار گرفته باشد.

فارابی غیر از فارسی و سغدی و یونانی و عربی از زبان دیگر که سریانی باشد سخن به میان می‌آورد و

معلوم می‌شود و این زبانها را بیش و کم می‌دانسته ولی سکوت او را درباره زبان ترکی نمی‌دانیم باید بر چه امری حمل کرد؟ بدیهی است که در زمان حیات او یعنی تا اواسط قرن چهارم هجری هنوز ترکان غز به آن شهر مرزی راه نیافته بودند و آشنائی او با این زبان هرگز چیزی نبوده که بتواند از زبان ترکی ذکر به میان آورد (12).

اینها همه سخن از زادگاه و زبان مادری فارابی بود که از مسقط‌الرأسی ایرانی برخاست ولی فارابی فیلسوف تنها متعلق به ایران نبود بلکه به عالم اسلام تعلق داشت و از برکت قرآن و دین محمد به این مقام رسید. از اینجهت هه دانشمندانی که در اینجا گرد آمده‌اند او را يك دانشمند مسلمان متعلق به عالم انسانیت می‌دانند و کاری به ترکی و فارسی و عربی بودن او ندارند.  
پاورقی‌ها:

- 1- دیبور: تاریخ الفسفه فی الاسلام، ترجمه و تعلیق الدكتور محمد عبدالهادي ابوریده ص 196.
- 2- الفهرست، طبع طهران ص 321.
- 3- الانساب، ورق 416.
- 4- عیون الانباء فی طبقات الاطباء، طبع بیروت 1965 ص 603.
- 5- ابن خلکان، طبع ایران 1284 ه، ج 2 ص 191-193.
- 6- یاقوت حموی معجم‌البلدان ج 3، ص 833-834.
- 7- فتوح‌البلدان بلاذری ص 422.
- 8- دانه‌المعارف اسلام، طبع فرانسه ج 2 ص 797.
- 9- لغتنامه دهخدا.
- 10- دکتر مشکور: ترکان قز و مهاجرت ایشان به ایران ص 1-8.
- 11- دیوان لغات الترك، طبع استامبول 1333، ج 1 صفحه 3.
- 12- نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه آذربایجان، شماره مسلسل 113 زبان فارسی در آثار فارابی، و رساله الحروف طبع بیروت 1970 تحقیق محسن مهدی ص 16، 111، 112، 113، 114.